

خشونت و ماهیت هرمنوتیکال امر دینی^۱

چکیده:

بحث نسبت دین با خشونت بستگی به این دارد که از کدام منظر به تحلیل آن پرداخته می شود. برخی از رابطه علی و جنبه های تک بعدی آنها سخن می گویند و عده ای بر تاریخمندی، موقعیت مندی و پیچیدگی تحولات ناشی آن ها نظر دارند. در صورت اول نگاه ذات گرایانه و رابطه آنها علت و معلولی معرفی می شود، در صورت دوم زمینه های فرهنگی و تاریخی مهم انگاشته می شود، جنبه سومی را نیز تحلیلگران مهم می شمارند و آن نقش قدرت، سیاست و گرایش های کنشگران معطوف به منافع و هژمونی است.

برای کشف نسبت دین و خشونت، برخی نقطه عزیمت تحلیل را بر بنای پیشفرض های فلسفی و اجتماعی شان قرار می دهند، تا آنجا که موضع می گیرند و حتی سویه های ایدئولوژیک به صورت مسئله می دهند، بهمین جهت از نقد و بررسی علمی موضوع فاصله می گیرند و نتیجه قابل استفاده برای دانش پژوهان را به بار نمی آورند.

جا دارد بحث رابطه دین و خشونت از حیطة کلی گویی و یکسان انگاری بیرون آورده شود و جنبه های موردی، تجربه ها، اقسام آنها مانند: کدام دین؟، کدام خشونت؟ در کجا؟ چگونه؟ پیش منظر و پس منظر رخداد های ناشی از آنها مورد بحث و کنکاش قرار گیرند.

در صورتی پرداختن به پرونده نسبت دین و خشونت کیفیت پیدا می کند که جنبه هایی به قول امین معلوف^۲: "آموزه های دینی با پیروانش چه کردند؟- پیروان با آموزه ها چه کردند؟" در موقعیت های متفاوت به بررسی گرفته شوند.

واژه های کلیدی: دین، خشونت، تاریخمندی، قدرت، زمینه های اجتماعی، من - دیگری، سیالیت.

^۱. این مقاله برای فصلنامه علمی - پژوهشی "پایدا" در سال ۱۳۹۷ ارائه شده است.

^۲. امین معلوف (۱۹۴۹)

در آمد:

در مورد نسبت دین و خشونت، برداشت هاج متنوع ارائه شده است. به همین جهت نمی شود روایت یگانه، غیر تاریخمند یا منتزع از زمینه های اجتماعی و فرهنگی آنها را مطرح نمود، زیرا دین تنها محتوای نظری نیست بلکه ابعاد متنوع تجربه بشری را نیز شامل می شود.

برای پرداختن به این بحث تحلیلگران افزون بر عامل های دیگر نقش زمینه های اجتماعی - فرهنگی، انگیزه ها و گرایش های عامل های انسانی در این عرصه را پررنگ به شمار می آورند. زیرا دین را مجموعه از مفاهیم انتزاعی نه بلکه آموزه های زمانمند و به قول آرمسترانگ "به شدت اجتماعی" (Armstrong, 2014:13) تلقی می کنند که در بده بستان با تحولات اجتماعی و فرهنگی جنبه های بالقوه همخوان با آن ها شکوفا می شود و ارزشگذاری های خود را هماهنگ می کند. بنابراین از آنجا که دین مانند دیگر پدیدار های فرهنگی و اجتماعی برای داد و ستد های متنوع مساعد می باشد زمینه این را دارد که در رابطه با قُرب و بُعد قدرت، "مفروضات بنیادین" اش را توجیه و "هسته سخت" (اشراق، ۱۳۹۷: ۱۳۹) خود را محافظت نماید.

به صورت مشخصتر می توان گفت، در صورتی که گفتمان دینی در "میدان قدرت" قرار گیرد مرزبندی می نماید و خود و دیگری را بر بنای سلسله مراتب مطرح می کند، اما اگر اصل را بر ارزش های اخلاقی و معنوی زیستن بگذارد بدون شک از جاذبه های تسامح برخوردار می شود و نوعی احترام متقابل میان "من" و "دیگری" را صحنه می گذارد، بهمین جهت در صورت اول بحث "من استعلایی" برخاسته از استبداد مفهومی پیش می آید، خشونت می آفریند و به قول مارکس "اندوه واقعی" به بار می آورد و در صورت دوم از آنجا که لطافت معنوی اصیل شمرده می شود، دین همچون "مذهب عشق" تبارز می کند، احترام میان فرهنگی محتوای آن را تشکیل می دهد و خشونت ساختاری پانمی گیرد.

شایان ذکر است، اگر دین شامل مجموعه از ارزش های قدسی تک آوا تلقی شود و از ویژگی های قراردادی و بین الاذهانی بیگانه باشد، غموض و تعصب به بار می آورد و مجال برای مدارا، همپندیری و دیگر نوازی باقی نمی گذارد، زیرا هویت سازی می کند و میان "خود" و "دیگری" نه تنها تفکیک بوجود می آورد که بحث برتری و فروتری را به هوای بازگشت به روزگار اسطوره ای غلبه شهر خدا دامن می زند.

¹. basic assumption

^۲. هسته سخت (hard core): اصطلاح معروف ایمره لاکاتوش فیلسوف مجارستانی است.

هسته سخت به استخوان بندی یک برنامه گفته می شود که شامل فرضیه های نظری بسیار کلی که مقوم و اساس یک نظریه علمی به شمار می آیند، باشد.

^۳. "میدان" در جامعه شناسی پیر بوردیو، "حوزه کنش به لحاظ اجتماعی برساخته شده است که در آن عوامل با برخورداری از منابع متفاوت با یکدیگر روبرو می شوند تا روابط قدرت را حفظ یا دگرگون نمایند" (بوردیو، ۱۳۸۶: ۸۴).

اما در مقابل نظریه فوق، دیدمان دیگری نیز مطرح است که دین را اساساً یک پدیده فرهنگی در مسیر تمدن می‌شناسد و برایش نقش دگرگون ساز قایل می‌شود، نظریه که از آن به عنوان پدیده لطیف و یکی از منابع مهم قدرت نرم یاد می‌کند و مانند هنر و سایر مقولات فرهنگی دیگر برایش بساط پر انبساط گفتگو با دیگری را در نظر می‌گیرد.

نظریه دیگری که به این مسئله می‌پردازد، بررسی دین و خشونت از رهگذر "زمینه" است، یعنی دین را در چارچوب تحولات تاریخی مطالعه می‌نماید و مناسبات اش را به عنوان نهاد اجتماعی - فرهنگی با سایر نهادها مورد ارزیابی قرار می‌دهد. از این چشم انداز دین محتوای نظری به شمار می‌رود که در چارچوب زمانی قرار می‌گیرد و تأثیر آن دو بر یکدیگر نیز بررسی می‌شود، در این تحلیل دین با توجه به "ریشه های اجتماعی و فرهنگی خشونت" (گالپینی، ۱۳۹۵: ۴) یا عدم خشونت در جوامع در مراحل مختلف فرایند تحول خود از کارکردهای جدید برخوردار می‌گردد و ممکن است خشونت زدا یا خشونت زدا شود.

دسته دیگر، از دین به عنوان یک پروسه سخن به میان می‌آورند، آنها به این نکته پرداخته اند که دین در پروسه انکشاف خود کدام مراحل را طی می‌کند و در کدام یک از این مراحل لطیفتر یا خشنتر می‌شود. در خصوص نظریه معطوف به "زمینه"، ادبیات جامعه شناسی دینی مباحث متنوعی را مطرح کرده است. برای مثال، دیدگاه رادیکال بدین باور است که ما برای تحلیل رابطه دین و خشونت باید طبقه اجتماعی حاملان ایمان دینی را بررسی کنیم. در این صورت خواهیم دید که دین واحد ممکن است بسته به گرایش حاملانش از چهره خشن یا لطیف برخوردار شود. لذا برای آنکه بینیم چرا از دینی در یک جاقرائت خشونت آمیز و در جای دیگر خوانش توأم با سماحت و سهولت ارائه گردیده، باید به زمینه های اجتماعی آن مراجعه نماییم. روندی که نشان می‌دهد با وجود مفروضات بنیادین یکسان هر دینی، تغییر در هندسه و ثقل عناصر آن دین تغییر از یک بستر اجتماعی به بستر اجتماعی دیگر را بوجود می‌آورد.

تجربه های تاریخی نیز نشان داده اند که نهاد های جانبی دین نیز بیشترین تأثیر را بر نهاد دین گذاشته اند. از این رو در آغاز می‌باید مناسبات بنیادین دین با سایر نهادها در نظر گرفته شود، تا روشن گردد که کدام دسته از مناسبات و "پیوند های گزینشی"^۳، میل به خشونت و بی‌اعتنائی به منطق "تفاوت" (Derrida, 1977: 297) بیشتر نموده اند. ممکن است خشونت آمیز شدن نهاد دین ناشی از همجواری آن با نهاد دولت باشد، مثلاً دولت از دین بخواهد خشونت را که مطلوب دولت است موجه معرفی کند، یا محروم بودن از چشمه های قدرت، که عده ای را به گونه برانگیزد تا برای تسلط مدعیات ایدئولوژیک شان که صبغه قدسی به آن بخشیده اند به خشونت رو آورند.

گاهی ممکن است دست اندکاران نهاد دین در چالش با کارگزاران سایر نهادها از رقابت فرومانند و احساس کنند که گرفتار بحران گردیده و رقبا در حال پیش روی و غلبه هستند. در این شرایط ممکن است در درون خود نهاد دین نخبگان خاصی در مقابل روایت در حال زوال، با استفاده از جاذبه نوستالژی قدرت راه جدیدی عرضه کنند و برای حفظ اقتدار نهاد دین، از منابع خارج از آن بهره ببرند و آن یافته ها را در داخل نهاد دین درونی نمایند تا بتوانند جایگزین جدید در

¹. soft power

². context

^۳. تعبیری از ماکس وبر که ایشان نیز از گوتته به عاریت گرفته است.

برابر رژیم حقیقتِ مسترخی شدهٔ نهاد دین را فراهم نمایند و از این رهگذر نوعی تغییرِ درونی در نهاد دین به وجود آورند و چه بسا این فرایند یکی از عوامل خشونت بار شدن نهاد دین باشد. بنابر این ضروری به نظر می‌رسد برای فهم مسئله به جای نگاهِ یکسویه، نوعی منطقِ خاکستری هماهنگ با متغیرهای متنوعی در نظر گرفته شود. از همین جهت تعیین این که دین لزوماً توجیه‌گر خشونت است یا آن را از بنیان مردود می‌شمارد دشوار به نظر می‌رسد. نسبتِ دین با خشونت متأثر از متغیرهای گوناگون است که اینک به آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱. کشف و دستیابی به گوهرِ امرِ دینی پیچیده است و از رهگذرِ ساده سازی مسایل مقدور نمی‌باشد. امرِ دینی در تجلیات و ظهوراتِ خویش همواره تاریخمند و موقعیت مند است. ویژگی کرونوتویی^۱ فهمِ امرِ دینی را در چرخهٔ تفسیر قرار می‌دهد از دسترس فهم ناب دور می‌نماید. دین از این منظر در تجلی اجتماعی خویش پدیدارِ زمانی و مکانی است، بنابراین در تغییراتِ زمینه و زمانهٔ خودش دچار دگرذیسی می‌شود. چنین خصیصه‌ای، جنبه‌های امرِ دینی را تحول پذیر می‌کند و از ماهیتِ سیال و منعطف برخوردار می‌نماید. ویژگی که امرِ دینی را به لحاظ ظهورات اش در تناسب با تغییراتی قرار می‌دهد که در زمانهٔ او رخ داده است. این تناسب افزون بر اینکه جنبه‌های گوناگون را در بر می‌گیرد در رابطه با مقولهٔ خشونت نیز خود را نشان می‌دهد.

۲. در صورتیکه دینداران در رابطه با آموزه‌های دینی شان رویکرد‌های انحصار گرایانه در باب حقیقت را در پیش بگیرند، افزون بر اینکه بابِ گفتگو با دیگران را می‌بندند زمینهٔ حیات اجتماعی متمدنانه را نیز با دشواری روبرو می‌کنند، دشواری که قرائت‌های یکسویه و تمامیت خواهانه را برای پرداختن به مسایل اساسی تلقی می‌کند و فرصت‌های مناسبِ گزینه‌های منطقی برای مواجهه با چالش‌های جزم اندیشی را نادیده می‌انگارد.

۳. در تعیین نسبت میان امرِ دینی با خشونت، ما به جای اینکه گوهرِ امرِ دینی را تجربه نماییم، با تجلیات و ظهوراتِ آن روبرو هستیم، گوهرِ امرِ دینی هیچ‌گاهی به صورت بلاواسطه و مستقیم با پدیده‌ها و از جمله جوامع نسبت برقرار نمی‌کند. به همین دلیل است که دین در بسترهای اجتماعی متفاوت و مقاطع زمانی مختلف تجلیات متفاوت و گوناگون به خود می‌گیرد و در اشکال متفاوت آشکار می‌شود. این امر نشان می‌دهد که ظواهر و تجلیاتِ امرِ دینی، به خصوص در تعیین نسبتِ آن با پدیده‌های اجتماعی از قبیل خشونت، اهمیتِ به مراتب بیشتر از سایر جنبه‌های امرِ دینی دارد. از همین بابت با توجه به تغییراتِ تجلیاتِ امرِ دینی در بسترهای اجتماعی و تاریخی مختلف، نسبتِ دین با خشونت نیز، در هر دوره از نو بازنگری شده و سامان می‌یابد.

توجیه خشونت با تأیید آموزه‌های دینی در یک دوره، و نفی آن در دورهٔ دیگر، علیرغم اینکه نشانهٔ ماهیتِ پارادوکسیکال امرِ دینی است، اما مهمترین جنبه همانا تأثیر تغییرِ شرایطِ تاریخی، اجتماعی و فرهنگی بر امرِ دینی و ظهوراتِ متنوع آن می‌باشد. بر این اساس، به جای تعیین نسبتِ مطلق با امرِ دینی، بهتر است امرِ دینی را در هر دورهٔ زمانی به صورت متفاوت و ویژه در نظر بگیریم و نسبتِ آن را با خشونت تبیین نماییم.

^۱. پیوستار زمانی - مکانی (cronotop)

خطر از آنجا ناشی می شود که در جوامع انسانی ماهیت سیال ادیان نادیده گرفته شده و مغفول واقع گردیده است، در واقع نپذیرفتن قرائت های متنوع از دین و اصرار بر ابدی کردن نوعی بازی زبانی، توهم "حقیقت برتر من" را بوجود می آورد. این امر توقعات تمامیت خواهانه در میان پیروان ادیان را بیشتر نموده و زمینه تعمیق جزم اندیشی را نیز وسعت بخشیده است. خشونت که اکنون در جوامع مختلف مشاهده می شود همه ناشی از وضعی است که پیروان ادیان نگاه تمامیت خواهانه به آموزه های دینی و اراده برای بستن عرصه بازی تمایزها دارند.

وقتی پذیرفته نمی شود که ادیان ماهیت سیال داشته باشند، و متناسب با شرایط تاریخی و اجتماعی-فرهنگی صورت بندی های متفاوت به خود بگیرند، توجه خشونت امکان پذیر می شود. از همین رهگذر است که تمامیت خواهی ناشی از خوانش یگانه، همواره برای درهم آمیزی دینداری و خشونت در جهت تصفیه های ایدئولوژیکی و فرقه ای نقش ایفا نموده است.

۴. امر دینی لایه های مختلفی دارد. مهم ترین لایه امر دینی، آموزه های آن است. آموزه های دینی حتماً اگر مدعی کُل حقیقت امر دینی نباشد، بخش مهمی از آن را نمایندگی می کند و تا حد زیادی چگونگی و ابعاد امر دینی را بر ما آشکار می نماید. بنابراین، برای تعیین نسبت امر دینی با پدیده های اجتماعی، یکی از بهترین راه ها، مراجعه به آموزه های دینی است. آموزه های دینی، در هر حالت، برای توصیف و تبیین امر دینی سامان یافته اند، لذا نمی توان مدعی دین شناسی شد، مگر اینکه به آموزه ها و تعالیم آن دین، به عنوان مرجع و منبع اصلی فهم دین مراجعه کرده باشیم.

فهم آموزه ها اما به سادگی صورت نمی پذیرد، آموزه های دینی مانند هر رخدادهای اجتماعی دیگر، دارای جنبه ها و ابعاد متعدد است. فهم این لایه ها و ابعاد، به متد ها و تکنیک های خاصی نیاز دارد؛ روش هایی که مستلزم مجموعه از آموزش های تخصصی روشمند در قالب علوم انسانی است. آموزه های دینی، به بیان ساده، ماهیت هرمنوتیکال و تفسیری دارد، این ویژگی باعث می شود که فهم آموزه های دینی نیز به سادگی امکان پذیر نباشد. در قرائت یکتا انگار، معمولاً از جنبه های هرمنوتیکال و تأویلی آموزه های دینی غفلت می شود و از این رو قرائت و خوانش تمامیت خواهانه از آموزه ها شکل می گیرد. این در حالی است که آموزه های دینی در مقام آموزه بنیادین، محمل های زیادی با خود دارد و بنابراین، تفسیر و خوانش واحدی از آن امکان پذیر نیست. بی توجهی به این نکته همان مشکلی است که امروزه سرنوشت گفتار مسلط دینی در کشورها به بحران گسترده انجامیده است. روی آوردن به آموزه های دینی، پیشاپیش مستلزم پذیرش امکان قرائت ها و خوانش های متکثر از یک آموزه دینی است و این همان نکته بنیادینی است که میان خوانش های یکتا انگار و سنتی از دین و خوانش های عقلانی و معاصر برای "مهار کردن بیزاری" (شلایشرت، ۱۳۸۰: ۱۸۱) فاصله ایجاد می کند.

۵. یکدستی و انسجام در سرشت آموزه های دینی نیز دیده نمی شود. در بسیاری از ادیان، آموزه های پارادوکسیکال زیاد به چشم می خورند. به تناوب فرصت ها و شرایط تاریخی که پیش می آید، برخی از این آموزه ها برجسته و برخی دیگر مغفول واقع می شوند. در واقع، به رغم تأکید ادیان بر همه جانبه نگری و طرح روایت های کلان، درک و فهم پیروان آنها هیچ گاه به صورت جامع و فراگیر از آموزه های دینی صورت نمی گیرد. پیروان از باب داشتن علایق و منافع بشری، همواره بخشی از تعلیمات و آموزه ها را بر بخش دیگر ارجحیت و اولویت می دهند و این امر در شکل گیری نوعی از خوانش و

تفسیر متفاوت از آموزه های دینی نقش اساسی دارد. به لحاظ درون دینی، هیچ ملاک و معیاری نیز وجود ندارد تا بر بنای آن بتوان اصالت و برتری یک مجموعه از آموزه را بر سایر آموزه ها اثبات کرد. از این لحاظ، انتظار این که ادیان لزوماً پیروان خویش را در مسیر واحدی هدایت کنند یا رفتار و کردارهای واحدی را در آن ها برانگیزانند، واقعیهایی نیست. برای رفع این مشکل، توقع از ادیان به جای ایستا و تمامیت خواهانه، بایستی زیباشناسانه، پویا و معطوف "تحول پذیری و نسبیّت مصلحت" (ریسونی و باروت، ۱۳۸۵: ۱۷۶) باشد.

۶. برای مهارِ خشونت، در میان پیروان ادیان، شاید به قرائت ها و خوانش های جدید یا بازخوانی خوانش های قدیمی خشونت گریز، از قبیل خوانش های عرفانی یا فلسفی ضرورت باشد؛ اما این مشکل را می توان با پایین آوردن توقعات از آموزه های دینی و خوانش های مرتبط با آن نیز حل کرد. مسئله اصلی از این لحاظ آن است که پیروان ادیان باید به جای انتظارات مطلق گرایانه، توقعات نسبی از خوانش های تفسیری خویش از آموزه های دینی داشته باشند.

متناسب نمودن توقعات با نیازهای زمان هم امکان طرح گزینه های متفاوت را تسهیل می کند و نیز به پیروان ادیان مجال می دهد که از تلاش "برساختن هویت برای یکسان سازی" (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۰) فاصله بگیرند، تا با گذار از توهم "همه یا هیچ" فرصتی را برای "نقد گذشته" (یثربی، ۱۳۸۷: ۲۸) "ترکیب افق ها" (Gadamer, 2006: 305) و دگراندیشی مهیا نمایند.

نتیجه:

بحث حاضر نشان دهنده این واقعیت است که کارکرد ادیان در رابطه با خشونت یکسویه نیست. ادیان گاه مشروعیت بخش خشونت ها و گاه منافی آنها بوده اند. بهمین جهت توصیه می شود که برای تحلیل متون و آموزه های دینی و تسنخ آنها با خشونت می بایست به سراغ زمانه و زمینه های مربوط به آنها رفت و از تحلیل مناسبات تجربه های دینی و استراتژی های خشونت غافل نشد.

خشونت با وجود اینکه با روایت بازگشت به گذشته در کسوت امر دینی در جوامع نمایان شده است، اما این مسئله موجب نمی شود که خشونت های هولناک سیاسی، نژادی، قومی، جنسیتی و ایدئولوژی های غیردینی نادیده گرفته شوند. به همین جهت نمی توان در قالب روایت کلان از رابطه قطعی خشونت و دین و همچنان "خشونت ناب دینی" سخن به میان آورد، زیرا در جهان اجتماعی همه چیز انسانی، اجتماعی و مرکب است. آموزه های خشونت آمیز نیز اگر تأیید اجتماعی نیابند و بستری رشد پیدا نکنند، منسوخ می شوند.

رابطه دین با خشونت قبل از اینکه سراسر الهیاتی باشد، از جنبه های جامعه شناختی و جیوپولیتیک نیز برخوردار است. بهمین جهت خشونت های سیاسی موجود با رنگ و بوی دینی در کشورهای گوناگون، محصول مجموعه از عوامل داخلی و خارجی است. این امر به ما می آموزاند که میان انگیزه های دینی خشونت و مشروعیت بخشی مذهبی تفاوت قائل باشیم. همچنان تشخیص بدهیم که: در ظهور این خشونت ها، آموزه های دینی مؤثر بوده اند؟ یا توسل جستن به دین برای مشروعیت بخشی به آنها؟ تشخیصی که نشان می دهد کارکرد دین هم مشروعیت بخشی به خشونت و نیز مشروعیت زدایی از آن بوده می تواند.

از نظر ما آموزه های دینی همواره در بستر اجتماعی و تاریخی از نو صورت بندی می شوند، بهمین جهت صورت بندی ای تاریخی و اجتماعی ای مسئله را مهم می شماریم و تحلیل های مانرا در همین چارچوب در نظر می گیریم.

منابع:

- اشراق سید حسین (۱۳۹۷). *در باره فلسفه علوم اجتماعی*، کابل: انتشارات عازم.
- بورديو پي ير (۱۳۸۶). *علم علم و تأمل پذيری*، ترجمه یحیی امامی، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- ریسونی احمد – محمد جمال باروت (۱۳۸۵). *گفتگو هایی برای قرن جدید (متن، واقعیت، مصلحت)*، ترجمه محمد محق، مشهد: به نشر.
- شلايشرت هوبرت (۱۳۸۰). *شگرد ها، امکان ها و محدودیت های بحث با بنیاد گرایان*، ترجمه محمد رضا نیکفر، تهران: طرح نو.
- کاستلز مانویل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: قدرت و هویت*، ج ۲، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.
- گالپینی انریک (۱۳۹۵). *بررسی رابطه دین و خشونت در مصاحبه با پروفیسور انریکو گالپینی* (مصاحبه – ۴ مهر) / WWW.alwaght.com

یثربی سید یحیی (۱۳۸۷). *عیار نقد*، قم: بوستان کتاب.

Derrida Jacques (1977). *The Politics of Friendship*, translated by George Collins, London: Verso.

Gadamer Hans Georg. (2006). *Truth and Method*. Translation revised by Donald G. Marshall. New York. Continuum book.

Karen Armstrong (2014). *Karen Armstrong's thinking shifts on religion and violence*, interview by: Paul Elie, Nov 13 / www.laimes.com .

NEBRAS